



راز تداوم و اعتلای مبارزه ی طبقه ی کارگر

مسئولین محترم نشریه ی وزین " آرش"

جا دارد در این جا قبل از هر چیزی که به مبارزه ی آگاهی بخش شما ارزش و اعتبار می دهد، به "جان" دموکراتیک و مردمی شما ارج نهم که اجازه می دهید - و فرصت فراهم می کنید - تا فردی چون من، در میدان شرافت‌مندان‌ه‌ای که با خون دل فراهم کرده اید، حضور یابم و احساس غربت نکنم. تولید "فرهنگ و آگاهی"! این است حاصل عظیم تلاش شما که توده های کارگر و تمام زحمت کشان این دیار، به آن نیازمندند تا مبارزه ی همیشگی و وقفه ناپذیرشان را در عرصه ی زندگی و پهنه ی عمل، با عنصر مهم و سرنوشت ساز و تعیین کننده، یعنی مبارزه ی "نظری" بیامیزند تا در قالب مقوله ی پرمعنای "پراکسیس" گام های استواری در تحقق سوسیالیسم برداریم .

دست مریزاد و جداً خسته نباشید. با آرزوی سلامتی، شادمانی و پیروزی در همه ی مراحل زندگی ، دست تان را به گرمی و محبت می فشارم و در حد بضاعت ام ، به شش پرسش مطرح شده ، پاسخ می دهم . از نظر " شکل "، در آن چه می خوانید ، از شیوه ی نوشتاری جدیدی که مورد تایید زنده یاد " شاملو"ی عزیز است، پی روی کرده ام .

شما و یاران زحمت کش تان را از دور می بوسم .

ن . بهروز - اصفهان

10 بهمن ماه 88

س - دلایل و خصات اصلی این جنبش و شکل گیری و دوام آن را چه گونه می توان توضیح داد ؟

بهروز - در يك شكل خلاصه و " طرح وارہ " ، باید گفت " دلایل " جنبش کنونی ، ستم ناشی از حاکمیت سرمایه ، و "خصلت" آن " آزادی خواهی " از قید و بند های این ستم است . ولي اگر به " چه گونه گی " شکل گیری آن بپردازیم ، داستان پیچیده می شود و و مجبوریم به عقب برگردیم و زمینه های تاریخی و طبقاتی جنبش را در 150 سال گذشته بیابیم ولي چون در این جا فرصت نداریم ، لازم است به اختصار به متابولیسم حیات اجتماعی در 30 سال حاکمیت سرمایه داری اسلامی نگاهی کنیم که تحول در آرایش طبقات ، مهم ترین اتفاق در تاریخ ایران ، بعد از قیام 57 بود . در طول تاریخ ایران تا پایان حکومت پهلوی ، حاکمیت ، مستقل و بی نیاز از طبقه ای بود که قدرت اقتصادی را داشت . این پدیده ی "شرق آسمانی" (مارکس) ، عامل اساسی سکون تاریخی و پویایی اجتماعی ست به این معنی که جا به جایی افراد در پهنه ی سیاسی،

سیال و شناور بود و یک طبقه‌ی نیرومند که احساس امنیت کند و در سایه‌ی این امنیت، حاکمیت را به خود وابسته سازد و در یک نظام قانون مند آن را حمایت کند تا خود نیز سر تکوین خویش را طی نماید، به وجود نیامد. در این ادعا، ما نمونه‌ی استبداد پهلوی دوم را به چشم خود دیدیم و نیازی نیست در لا به لای اسناد و مدارک، خود را فرسوده کنیم. طبقه‌ی سرمایه دار لیبرال صنعتی، در اوج قدرت و "آرامش طبقات فرودست" حتماً، استقلال و آرامش نداشت، چرا که اراده‌ی "شاه"، هر لحظه می توانست یک عضو آن را به خاک سیاه بنشانند. اقتصاد نفتی، که بیشترین سود سرمایه در ایران را به همراه داشت در انحصار حاکمیت بود و همین مسئله به شاه اجازه می داد، بر فراز طبقه‌ی سرمایه دار، مستقل عمل کنند و نه تنها طبقه‌ی سرمایه دار بل که تمام طبقات اجتماعی را به خود نیازمند و وابسته سازد. به همین جهت - طبق روال قرن‌های گذشته، به محض بروز علائم بحران اجتماعی در سال 55، گناه تمام نا به سامانی‌ها به گردن شخص شاه افتاد، و در اوج بحران (سال 56 و 57)، همه انقلابی‌ها شده بودند جز خود شاه!! مخدوش بودن "مرزهای طبقاتی"، باعث پیدایش نوعی "پوپولیسم" شد که اجازه داد در غیاب رهبری طبقه‌ی کارگر توسط یک حزب توانا، بورژوازی "بازار" - با حمایت سرمایه‌ی جهانی که از مدت‌ها پیش شاخک‌های حسی‌اش خطر را بو کشیده بود - ارتجاع مذهبی را سخن‌گوی قیام کند و پس از قبضه‌ی قدرت سیاسی، برای اولین بار در ایران به عنوان طبقه‌ی ای که حاکمیت به او نیازمند است اعلام موجودیت کند. اما از یک نقطه‌ی کور، بخت یاری‌اش نکرد: فردای 22 بهمن، طبقه‌ی کارگر، زنان، اقشار متوسط مدرن و زحمتکشان متوجه شدند چه کلاهی سرشان رفته است و به این خاطر انقلاب، تازه شروع شد! و سرکوب انقلاب هم شروع شد. ارتجاع، درمانده و عاجز از تقابل با اعتلای انقلاب در نهایت از برنده‌ترین سلاحی که سرمایه‌ی جهانی در اختیارش گذاشت، یعنی شعله ور کردن جنگ با عراق، رودی از خون کارگران و آزادی خواهان جاری کرد و موفق شد اراده‌اش را اعمال نماید. جنگ با عراق اما، پس از شکستی خفت بار، دو پیامد اجتماعی داشت:

1 - سامان اقتصادی دلال منش را به سود بازار و به زیان کارگران و زحمت کشان، پریشان کرد و در کنار دیگر عوامل زمینه‌ای شد برای "جنبش‌های خودجوش" بعدی، و 2 - دومین طبقه‌ی سرمایه‌ی داری را که حاکمیت به او نیازمند بود، یعنی سرمایه داران نظامی را به جهان معرفی کرد. حاصل این متابولیسم خونین، در اوائل دهه‌ی 70 صف بندی طبقاتی‌ای بود که شامل سرمایه داری بازار و سپاه (تکیه گاه‌های رژیم دیکتاتوری) در یک سو، اقشار طبقه‌ی میانی و طبقه‌ی کارگر (در مفهوم مارکسی آن) در سوی دیگر، می شود. اولین حرکت توده‌ای در مقابله با بحران اقتصادی بعد از جنگ، با یک مانور ناگزیر و خلاف میل سرمایه داری بازار، یعنی تحویل قدرت اجرایی - فقط قدرت اجرایی که شری بی‌یال و کوبالی بیش نبود - به لیبرالیسم مذهبی، در خرداد 76 از حرکت باز ماند. در 8 سالی که لیبرالیسم مجری و قانون گزار (یعنی تدارکات‌چی) حاکمیت بازار بود، علاوه بر فریب مردم و به انحراف کشاندن آن‌ها، اجازه داد "ژنرال‌های سپاه" به تحکیم مواضع اقتصادی خود بپردازند تا، در سال 84، با اردنگی آن‌ها را از حاکمیت به بیرون پرتاب کنند. "گل بود! به سبزه نیز آراسته شد": آخور سرمایه‌ی صنعتی به باد رفته‌ی "داخلی" توسط دلالان بازار، با سري که خر "سردوشی دار" در آن فرو کرد، ته کشید.

اکنون حاکمیت سرمایه‌ی بازار و ژنرال‌ها، که هم قدرت اقتصادی را در انحصار داشت، هم کل قدرت سیاسی را، باید خود را برای مقابله با اتفاقی که در راه بود آماده کند: خون گرمی را که در اعماق جامعه در رگ‌های کارگران و زحمت کشان داشت به حرکت در می آمد.

جبهه‌ی کار نیز پا به پای جبهه‌ی سرمایه، از همان آغاز دهه‌ی 70 هم از نظر کمی و هم از جنبه‌ی کیفی، شاهد تحولاتی گردید. رشد طبقه متوسط که در دهه‌ی اول بعد از قیام 57 شتاب گرفته بود متوقف شد و رشد طبقه‌ی کارگر جای آن را گرفت. اما، با رویکردی تازه. به خاطر افزایش بیکاران و مکانیزاسون تولید در مراکز صنعتی، سرمایه اکنون به نیروی کاری نیاز داشت که از دانش کافی برخوردار باشد و چنین نیرویی به وفور در ارتش بیکاران دیده می شد و

بر خلاف گذشته که به کمتر از میز بوروکراسی رضایت نمی داد، حاضر بود برای لقمه‌ای نان در روغن و گریس چرب شود و هوای آلوده‌ی کارخانه را استنشاق کند. و علاوه بر دانش کاری، اندکی هم دانش و آگاهی طبقاتی را از دانشگاه به کارخانه می برد و در چنین هیئتی، به تدریج جان‌نشین کارگران پیر و در آستانه‌ی بازنشستگی گردید. این کارگران که طبیعتاً نیازها و روحیاتی متفاوت از پدران خود داشتند و در محیط دانشگاه، و در عرصه‌ی مبارزات دانشجویی و تحت تأثیر کتاب‌هایی که ترجمان اندیشه‌ی مارکس به فارسی بودند و تا حدودی، متأثر از احزاب و تشکلات چپ که تاریخ خونبار دهه‌ی 60 را بازتاب می دادند، در کنار توده‌های زحمتکش و بیکار و گرسنه، زنان و جوانان و اقوام و معتقدان دیگر مذاهب، قلب‌تپنده‌ای بود که آن خون گرمی را که اشاره شد، در رگ‌های جامعه به حرکت در می آورد و ارتجاع حاکم، بوی این خون را استشمام کرده بود و به قصد انجماد و لخته کردن آن، در اولین قدم - همان گونه که در بالا اشاره شد - مانور 2 خرداد 76 را انجام داد و پس از منفعل کردن لیبرال‌های اصلاح طلب - که سرسپردگی و بزدری‌اش نقل محافل بود -، نا‌شیانه به پوپولیسم خمینی - که دروغ‌گویی ویژه‌گی آن بود - متوسل شد. اما این لاشه، متعفن‌تر از آن بود که از گور در آید و نقش سال‌های 56 و 57 را بازی کند. همزمان، تاکتیک سرمایه‌ی جهانی نیز ابزاری متفاوت از همان سال‌ها به کار گرفته بود که بی‌خاصیتی‌اش بر جهانیان، و توده‌های تحت ستم ایران که بخشی از آنان بودند، آشکار بود. بعد از این 30 سال پر حادثه، اکنون این پرسش از ضمیر مردم ایران به زبان‌شان می‌آید: "چاره چیست؟" جنبش خود جوش خرداد 88، فریاد این سوال بزرگ است که همچنان دنبال جواب می‌گردد.

س - ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

ج - ترکیب طبقاتی جنبش کنونی عمدتاً شامل اقشار (بالا، متوسط و پایینی) خرده بورژوازی ست که از حمایت فعال زنان روشن فکر، جوانان و قومیت‌ها و پیروان مذاهب تحت پیگرد و آحاد کارگران (به شکل پراکنده، و نه با مطالبات مشخص) و نیز حمایت منفعلانه‌ی سرمایه داری لیبرال مدرن و تا حدودی از حمایت سرمایه داران لیبرال سنتی (یعنی اصلاح طلبان) برخوردار است. این چنین "ترکیبی"، چون سازمان رهبری ندارد - و به دلائلی که در بخش 3 خواهد آمد - (صرفاً) مقطعی ضروری و خودجوش از پروسه‌ی طولانی تحقق سوسیالیسم دموکراتیک است.

اجازه دهید تاریخچه‌ای از ذهنیت دموکراسی در ایران را بررسی کنیم تا اوضاع کنونی را بهتر بشناسیم.

الف - مارکس در زمان خود متوجه واقعیتی شده بود: "... از نظر مارکس، نفوذ سرمایه داری (یعنی استعمار) در چنان کشورهایی - منظور کشور‌های آسیای غربی از جمله ایران است - یک پدیده‌ی انقلابی اما به ندرت پسندیده به لحاظ اخلاقی به شمار می‌رفت." (خسرو شاکری: میلاد زخم).

عملکرد سرمایه داری صنعتی مدرن در ایران، در دوره‌ی حکومت پهلوی این "ناپسندی اخلاقی" را نشان داد و موجب تقویت "تئوری توطئه" و بدیل فریب کار آن یعنی "پوپولیسم مذهبی" شد که با تز "زمین از آن خداست"، در مقابل سرمایه داری صنعتی وارداتی از غرب، اقشار و طبقات میانی و پایین سنتی جامعه را زیر عبا‌ی خود بکشانند. اگر جنبش سوسیال دموکراسی ایران وفق اندیشه‌های "آوتیس سلطان زاده" متحقق می‌شد - با توجه به آن چه مارکس هوشمندانه مطرح کرده بود - ایران به سوی سوسیالیسم سوق می‌یافت. ولی متأسفانه چنین نشد و هژمونی حیدر عموآوغلی که با استالین در رابطه بود بر حزب کمونیست ایران و همچنین اشتباهات کمینترن در قبال ایران، دست انگلیس را برای حمایت از استقرار حکومت پهلوی باز گذاشت و "سرمایه داری به ندرت پسندیده به لحاظ اخلاقی" حاکم شد. تفوق نسبی سیاست‌های اقتصادی سرمایه داری بر روابط پیشاسرمایه داری در دهه‌های اول قرن 14 خورشیدی در عرصه‌ی جامعه لایه‌ی "متوسط بوروکراتی" را ظاهر کرد که به دیکتاتوری (رضا شاه) آویزان بود و به تدریج حجیم می‌شد. این قشر، نیازهای جدیدی را طلب می‌کرد که همان آزادی (دموکراسی) بود اما؛ دموکراسی علاوه بر این که مفهوم روشنی برای او نداشت، دیکتاتور نیز آن را بر نمی‌تافت ولی قصد

داشت به شیوه ی خود واز بالا، برخی مقولات آزادی را اعمال کند. لذا ناپسندی سرمایه دار، صرفاً به مقوله ی چپاول اقتصادی محدود نمی‌شد بل که مقولات ذهنی مانند اخلاقیات و فرهنگ و مهم تر از همه دموکراسی را نیز "ناپسند" جلوه می داد.

دموکراسی‌ای که از غرب اروپا همراه سرمایه جهان را فتح می‌کرد، از نگاه طبقه ی متوسط تازه به دوران رسیده، موضوعی مشکوک بود که با سنت‌های ریشه‌دار او جور در نمی‌آمد مضافاً این که این دموکراسی به دست دیکتاتوری پیاده می‌شد که موجودیت خودش مشکوک بود!

ب - تراژدی شکست سلطان‌زاده بعدها کار خود را کرد و "پوپولیسم خرده بورژوازی مذهبی" با یورش به هر چه از دوره ی پهلوی باقی بود، از نرخ طبقه ی کارگر تا حد زیادی کاست و خرده بورژوازی را گسترده کرد.

فرار سرمایه داران بزرگ و تصرف سرمایه ی این طبقه توسط قشری از عقب افتادگان اجتماعی و لومپن‌هایی که پایه های تخت سلطنت ولی فقیه را تشکیل می‌دادند از یک سو و هجوم روستاییان برای قطعه قطعه کردن مزارع بزرگ (از جمله شرکت های زراعی و کشت و صنعت) و تصرف آن‌ها از سوی دیگر، به اضافه ی بالا رفتن نرخ بیکاری حاصل از پاک سازی کارخانجات و مراکز آموزشی و ادارات از "طاغوتی‌ها" که منجر به ایجاد مشاغل کوچک و خرده فروشی شد، طبقه ی متوسط را به زیان طبقه ی کارگر تقویت کرد. این روند گرچه از اواسط دهه ی 70 قدری متوقف شد ولی خرده بورژوازی به عنوان یک طبقه ی گسترده به حیات خود ادامه داده است. این طبقه "..." در بخش خصوصی یا دولتی، از لحاظ صنفی سازمان یافته نیست. اعضای طبقه ی متوسط، با استثنائات اندکی (عمدتاً پزشکان، وکلا، حسابداران و روزنامه نگاران) به منظور حمایت از منافع صنفی شان در انجمن های صنفی فعال نیستند. در چند دهه ی گذشته، طبقه ی متوسط نشان داده است که از لحاظ سیاسی می‌تواند به سرعت تحریک شود... و... مادامی که جرقه‌ای در انبار باروت سیاست زده نشده گروه راضی و گوش به فرمان باقی بماند. اما هنگامی که رو در رویی سیاسی صورت گیرد، می‌تواند به سادگی به گروهی شورشی، سرخود و رها تبدیل شود، و به سوی قطب های سیاسی در حال شکل‌گیری حرکت کند. سطح بالای تحمیلات شان عموماً باعث می‌شود که گروه بزرگی از آنان هواخواه جنبش دانشجویی با موضع عموماً رادیکال سیاسی شوند." (بهداد و نعمانی: طبقه و کار در ایران). اکنون این طبقه "به سرعت تحریک" شده است و با شهادت برای دموکراسی به صحنه آمده است اما با ته مانده‌ای از شکاکیت قدیم و شک به دموکراسی بی‌آبروی جدید که مواهب آن را هم 1 - در ظهور فاشیسم اسلامی در منطقه می‌بیند، 2 - هم در بحران اقتصادی که در بطن کشورهای دموکرات "دمو"ها را از خانه و کاشانه به دیار گرسنگان پرتاب کرده و هم 3 - در حمایت دموکراسی سرمایه از ارتجاعی‌ترین و فریبکارترین رژیم های پوپولیستی و مستبد و غیره. و اما آن چه در داخل کشوری می‌بیند:

1- رهبران سبزپوش بی‌کفایت، بزدل، "با برنامه" برای حفظ نظام اسلامی سرمایه لیبرال مذهبی و زمزمه‌های سازش با حاکمیت‌ها از طرف این رهبران "سبزینه" (که با گذشت زمان علی‌تر می‌شود و طبق پیش‌بینی سوسیالیست های انقلابی عاقبت به (شکرخوردیم) نیز می‌افتند)، "رهبران سبزاسلام".... یعنی همان کسانی را می‌بیند که اعجاز آسمانی ماهیت طبقاتی شان را یک شبه از این رو به آن رو کرده و "وقتی دهان باز می‌کنند انگار مارکس سخن می‌گوید" (از افاضات دکتر مرتضی محیط مارکسیست)!!! "اصلاح طلبانی" را می‌بیند که در حیات حاکمیت شان طی سی سال گذشته، پدران و مادران شان را هزار هزار، بعد از شکنجه و تجاوز قتل عام کردند، در میدان آتش جنگ با عراق مثله کرده و سوزاندند، همین "برادر ها و خواهر های فدایی خمینی" (که زهرا رهنور "شان امروز" سومین بانوی متفکر جهان!!! شده، و دکتر محیط مارکسیست!!!؟ این افتخار را چونان سیلی محکمی به صورت "به اصطلاح چپ" - یعنی همان سوسیالیست هایی که مرتکب گناه کبیره ی تحریک انتخابات! شده و به آقایان موسوی و کروبی رای نداده پس دشمنان "انقلاب اند"!!! می‌کوبد)، را می‌بیند که "بدون کلمه‌ای زیاد یا کم" می‌خواهد خمینی جلاد را از گور در آورد.. به به، چه شود!!!

2 - حاکمیت فاشیسم ژنرال‌های سپاه (و بازار) که به هیچ وجه قصد ندارد یک قدم عقب بنشیند و به تبعیت از ارباب خون خوارشان خمینی از هیچ جنایتی رویگردان نیست .

3 - تقریباً در تهران محصور شده و از حمایت دیگر شهرها محروم است و ... ت - غیبت تشکل‌های کارگری و سازمان‌های سوسیالیستی رهبری‌کننده با توجه به آن چه گفتم و عوامل دیگری چون "جوانی و نوپایی" جنبش، می‌توانیم به سرگشتگی این ترکیب خود جوش که از ویژه‌گی‌های دوران‌های بحرانی - اما نه انقلابی - است، پی‌بریم .

س - آیا شکل‌گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمت‌کشان است یا فقط در صورتی به نفع آن‌هاست که با خواست‌ها و رهبری آن‌ها، شروع شود ؟

ج - پرسش سوم شما اندکی متناقض است چرا که اصولاً هیچ جنبشی بر ضد دیکتاتوری در هیچ کجای جهان - چه پیروز شود چه نشود - به زیان طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان نیست . به این پرسش باید با توجه به جغرافیای سیاسی، کیفیت (یا سطح تکامل) مبارزه‌ی طبقاتی و آرایش نیروهای اجتماعی پاسخ داد. ولی ابتدا لازم می‌بینم یک بحث تئوریک بی‌نهایت مهم را که به ندرت مورد توجه قرار می‌گیرد به طور خلاصه مطرح کنم. هگل در کتاب "پیش‌گفتار پدیدارشناسی جان" می‌گوید: "امر در واقع نه در مقصود نهایی‌اش بل که در اجرای‌اش به اتمام می‌رسد . نتیجه را هم نباید کل برون ذات دانست، مگر وقتی که همراه با شدن‌اش در نظر گرفته شود" (تاکیدها از هگل است) . این عبارت، جان کلام دیالکتیک هگل است که مارکس تمامی بنای اندیشه‌اش را بر آن استوار کرد. "مارکس با کشف قاره‌ی جدیدی از تفکر و انقلاب وظیفه‌ای برای خود قائل شد که همانا وحدت بخشیدن بین فلسفه و واقعیت بود . این وحدت همانا با آشکار ساختن سوژه‌ی پنهان - نیروهای محرک انقلاب آتی - پرولتاریا ... پدیدار شد ... کارگران، سیاهان، جوانان و نیز زنان. همگی آن‌ها عناصر تعیین‌کننده‌ی انقلاب هستند و هیچ‌کس پیش از واقعه نمی‌داند کدام یک از آن‌ها در یک انقلاب مشخص و ویژه، عامل نخست خواهد بود ... مهم نیست که کدام یک از این نیروها یعنی کارگران، سیاهان، جوانان و زنان نیروی انقلابی خاص باشند، کل حقیقت در آهنگ دوگانه‌ی هر انقلاب نهفته است: سرنگونی جامعه‌ی کهن و ایجاد مناسبات جدید انسانی. این امر مستلزم بسط دیالکتیک در تمامیت خود برای تک‌تک سوژه‌هاست ... مارکس همیشه نظاره‌گر آن چیزی بود که "سازمان طبقاتی خودجوش پرولتاریا" می‌نامید دغدغه‌ی مارکس از ابتدا تا انتها اعمال انقلابی پرولتاریا بود. اکنون تئوری، مفهومی بود که با عمل وحدت می‌یافت. یا به عبارت صحیح‌تر، تئوری چیزی نیست که روشن فکر به تنهایی ساخته و پرداخته کند. برعکس، اقدامات پرولتاریا امکان آن را به وجود می‌آورد تا روشن فکر تئوری پرداز کند ... ژرفای "ایده‌ی تئوری" مارکس تنها به این دلیل است که او از مفهوم بورژوازی تئوری گسسته و کارگر را در مرکز کل اندیشه‌اش قرار داده. هیچ منشاء دیگری برای تئوری اجتماعی وجود ندارد ... اکنون زمان آن فرا رسیده است که به "حزب پیش‌آهنگ برای رهبری" اجازه ندهیم تا واژه‌ی "سیاسی شدن" را از آن خود کند . بازگشت به معنای اصلی آن در قاره‌ی جدید اندیشه‌ی مارکس به مفهوم از ریشه برافکندن دولت سرمایه‌داری و محور آن است به نحوی که اشکال جدید انسان باور مانند کمون پاریس 1871 پدیدار شوند . " (دونایفسکایا : مارکسیسم و آزادی) . " بر خلاف روش شناخت پرسشگرانه و تحلیلی که در آن این روش "وسیله‌ای" بیش نیست، در شناخت "حقیقی" یعنی دیالکتیکی، تمایزی میان وسیله و هدف وجود ندارد. برای رسیدن به هدف راه دیگری جز وسیله در اختیار نداریم ... " (دونایفسکایا : فلسفه و انقلاب. تاکیدها از من است) .

با این نقل قول بلند، فکر می‌کنم زمینه‌ی تئوریک پاسخ به پرسش شما تا حدودی داده شده باشد . ما در ایران اگر جنبش "سیاهان" نداریم اما توده بسیار وسیعی از جوانان و زنان و قومیت‌ها را در کنار طبقه‌ی کارگر داریم که به رغم 30 سال تلاش بی‌وقفه‌ی رژیم دیکتاتوری مذهبی برای تحمیل ارتجاعی‌ترین، خرافی‌ترین و بسته‌ترین مذهب جهان، با هدف توجیه ایدئولوژیک

گردش سرمایه و حفظ نظام سرمایه داری تجاری و نظامی، خوش بختانه در روند مقاومت های فردی، گروهی، محلی، خانوادگی و اجتماعی، طی همین 30 سال به آن درجه از بلوغ فکری رسیده اند تا پتانسیل عظیم خود را در زمان خود به پهنه ی عمل برای تداوم تکوین جامعه به نمایش بگذارند. و بازهم خوش بختانه، گسترش فقر و فلاکت مادی نظام سرمایه مذهبی، برخلاف بسیاری کشورها، موفق نشد این نیروها را به خلوت خانه ی یاس و حرمان براند و یا گرفتار جنگ "خود با خود" کند و همچون کشورهای سودان و نیجر و گینه و عراق و افغانستان توانشان را به بی راهه بکشاند و هدر دهد. جنبش کنونی با محتوای آزادی خواهی، دلیلی بر این مدعاست و بروز پر شکوه و عظمت آن فقط روشن فکری را حیرت زده کرد که یا مانند رژیم همه چیز را تمام شده می پنداشت، یا در چارادیواری "کتاب" منتظر "فرج و ظهور حضرت مارکس یا لنین" نشسته بود تا "خبر حادثه" را به او اعلام کنند. اما روشن فکران و اندیشمندان و سوسیالیست هایی که تحقق جامعه ای آزاد و انسانی را نه در "نتیجه ی نهایی" اش بل که "در چگونگی اجرای اش" می یافتند، گرفتار شتاب زدگی و کم حوصله گی نشده و در روند حضور در مبارزات عینی و نظری مردم، جوانه هایی را که در پس پشت جامعه جان می گرفت می دیدند، فقط دقیقه ی سر بر آوردن آن را نمی توانستند - هیچ کس هم نمی تواند - به وقت "گرینویچ" اعلام کنند. و هنگامی که "مادران حزن سر از سجاده ها" برگرفتند، حاضر به یراق، فریاد نفرین سردادند با این تفاوت که خورشید را گم نکرده بودند، اینان فریاد زدند: "خورشید ما با خورشید سرمایه داران طلوع نمی کند". در زمانه ای که آزادی (دموکراسی)، دارد از "مهد" خود می گریزد در سرزمین ایران که هر مفر کوچکی کل نظام سرمایه را تهدید می کند، انتظار استقرار همان دموکراسی کنایی نوع غربی - اصلا حرفش را ننیم - حتا انتظار تحقق به اصطلاح دموکراسی ای در مایه های کشور ترکیه به دست سرمایه داری ایران، در مودبانه ترین کلمات، حماقت و فریب، بیش نیست آن هم در این مقطع از تاریخ که نیروی عظیم کارگران و زحمتکشان در هیئت سوژه ی مبارزه برای آزادی، ابزار "همیاری و خودرهای" را از مبارزه ی هر روزه ی خود و از کمون پاریس و اکبر کبیر فراهم کرده است. هر حرکت و جنبش خودجوش (نظیر جنبش کنونی) "بخشی" است از مقوله ی "مقصود نهایی" (هگل) و "کمونیسم به معنای انسان باوری لغو کارمزدی و نابودی از خودبیگانگی" (مارکس)، که در سیر پرفراز و نشیب طولانی اش، در پروسه کامیابی ها و شکست های اش، با شناخت دوستان و دشمنانش خود را می پالاید. کانون و ستاد رهبری کننده ی این نبرد، مراکز تولید، یعنی میدان کارزار کار و سرمایه است. من اعتقاد دارم تاریخ مان، تمام ظرفیتهای سرمایه را در مقابل چشمان مان قرار داده و تمامیت این پیکر به اندازه ی کافی تشریح و آنالیز شده، تا دیگر بیش از این وقت خود را با لاطائلات (مارکیست) هایی مانند دکتر محیط و بورژوا لیبرال های رنگارنگ داخل و خارج کشور به هدر ندهیم و به "اجرای امر در حال شدن" (هگل) بپردازیم.

س - چه نیروهایی کارگر هستند؟ و آیا می توان وزن طبقاتی کارگران و زحمت کشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا و چه گونه، و با چه شرایطی؟

ج - ما از تعریف کلاسیک به این اتفاق نظر رسیده ایم که افرادی که تنها دارایی خود یعنی نیروی کارشان را در بازار به عنوان یک کالای مبادله ای به سرمایه داران می فروشند "کارگر" هستند. این تعریفی از "کارگر" در مقوله ی اقتصاد ی سرمایه داری ست و با همان جمله تمام می شود و طیف وسیعی از آحاد جامعه را در بر می گیرد که شامل افراد بیکار آماده برای کار و افرادی که در مراکز تولیدی و نهادهای خدماتی مشغول به کار هستند می شود ولی اگر طبقه ی کارگر به مثابه یک "فرایند" تعریف شود قابل درک خواهد بود. بر این روال طبقه ی کارگر، به مجموعه ای از افراد اطلاق می شود که:

الف - چیزی جز نیروی کار خود برای مبادله در بازار ندارند،
ب - در پروسه ی تولید اجتماعی ارزشی بیش از ارزش مبادله ای خود می آفرینند،

پ - از ثروت اجتماعی فقط سهمی نصیب شان می شود که نیروی کارشان بازتولید شود،

ت - در سیر رودررویی با سرمایه، به منافع و جایگاه اجتماعی خود آگاهی می یابد،

ث - برای تحقق و کسب حقوق خود متشکل می شود و تشکل مستقل خود را ایجاد می کند و

ج - با خلق ارگان رهبری سراسری منبعت از تشکلات محل کار، محل زندگی و شهر یا استان، قدرت سیاسی سرمایه را منهدم می کند تا دموکراسی اجتماعی خویش را مستقر و به تدریج و با تداوم مبارزه ی طبقاتی، تا محو کارمزدی و روابط سرمایه داری، خود را نیز نفی کند. "بنا براین طبقه را نباید به سادگی برحسب رابطه اش با شیوه ی تولید، بل که باید در بسترتاریخی و تعارض اجتماعی آن با دیگر طبقات موجود درک کرد.

از دیدگاه نو مارکسی، به گفته ی ای . پی . تامپسون: "جامعه شناسانی که ماشین زمان را متوقف کرده اند و با تلاش فراوان وارد موتورخانه ی آن شده اند تا نقش طبقه را در سیر تاریخ پیدا کنند، می گویند که نتوانسته اند جای طبقه را پیدا کنند، آن ها فقط توانسته اند افراد بی شماری را با مشاغل، درآمدها و سلسله مراتب متفاوت مشاهده کنند. البته آن ها درست می گویند، چرا که طبقه ی اجتماعی یک بخش از ماشین نیست بل که طرز کارکردن و حرکت آن است. طبقه منافع این گروه و آن گروه نیست، بل که تضاد منافع است، گرما و صدای غرش حرکت ماشین است ... طبقه ساخت نیست بل که واقعه و حرکت است (محمد حسین بجرانی: طبقه ی متوسط) درواقع تنها دوشیوه برای بررسی نظری طبقه وجود دارد: یا باید آن را مکانی ساختاری بدانیم یا رابطه ی اجتماعی ... از نظر مارکسیزم "کلاسیک" کانون طبقه در خود مناسبات اجتماعی، پویای مناسبات میان تصاحب کننده گان و تولیدکننده گان، و تضادهای و جدال هایی قرار دارد که فرآیند های اجتماعی و تاریخی را توضیح می دهد، نابرابری، به عنوان معیاری برای مقایسه، هیچ تکیه گاه نظری ندارد. نه مارکس و نه نظریه پردازان بعدی پس از او، که به سنت ماتریالیسم تاریخی وفادار بودند، این برداشت مارکسیستی را در باره ی طبقه بسط ندادند." (الن میک سینزوود: تجدید حیات ماتریالیزم تاریخی) .

با بسط نظری "طبقه ی کارگر" در نگاه فوق - که بررسی مفصل جداگانه ای می طلبد - اکنون قادریم از تقویت وزن طبقاتی کارگران و زحمت کشان در متن این جنبش صحبت کنیم. سالها پیش از "تحریک لایه های متوسط"، طبقه ی کارگر ایران سنگینی "وزن طبقاتی" اش را به شکل پراکنده، نشان داده است و اشتباه است اگر در خیزش اخیر با ذره بین دنبال این "وزن" بگردیم. همان گونه که در بالا اشاره کردم به دلیل حضور دانش آموخته گان در عرصه ی تولید، از اوائل دهه ی 70 خورشیدی، عنصر آگاهی که در گذشته ها بسیار کم رنگ بود، تاثیر مستقیم خود را بر اعتراضات فراوان اما پراکنده گذاشت ولی باید توجه کنیم که هیچ یک از رسانه ها - که در اختیار سرمایه داران لیبرال مذهبی سهم در قدرت آن زمان و رانده شده گان غرغروی کنونی، بود - کوچکترین اخباری از جنبش کارگران را منعکس نمی کردند و مانند امروز آن ها را به شدت سرکوب می کردند (مانند **کارگران خاتون آباد، سندیکای هفت تپه، شرکت واحد تهران، آموزگاران، لوله سازی خوزستان،** و صدها اعتصاب و تجمع دیگر). از سوی دیگر ایجاد هر گونه تشکل مستقل ممنوع بوده و هست و اگرچه طبقه ی کارگر در این خصوص دست به اقداماتی زد، ولی عدم موفقیت برای ایجاد تشکل کارگری، به این طبقه به اندازه ی سرکوب مستقیم صدمه وارد کرد اما هرگز ارتجاع حاکم در هیچ زمانی نتوانست "ضرورت" تشکل را از اذهان کارگران پاک کند. این نکته بسیار پر اهمیت است چرا که به محض ایجاد روزنه ای کوچک رویش انبوه این تشکلات را می بینیم همان طور که در روزهای گذشته خبرهای پراکنده ای در خصوص باز سازی شورا و سندیکا ها به گوش می رسد .

شما در هیچ محیط کارگری - امیدوارم فقط "کارخانه" در ذهن منعکس نشود - نشانی از عدم حمایت از جنبش حاضر در خیابان نمی بینید اما، به شکلی بسیار محسوس، شاهد بی اعتمادی و مهم تر از این، شاهد رد توأم با تمسخر به اصطلاح "رهبران سبز!" می هستید که به رغم هزاران متر مکعب آب تپه پری که پیروان لیبرال و عده ای مارکسیست (مارکسیست هایی که اطاعت نکردن از سرمایه ی لیبرال مذهبی

را "خیانت" می‌دانند و علاوه بر انقلابی خواندن اسلام "در شرایط فعلی" !! ، یکی از افتخارات "تازه و جدیدشان" این است که با صدای رسا از کانال "پیام افغان" اعلام می‌دارند: "من یک پوپولیست هستم" - دکتر محیط-) بر سر آن ها می‌ریزند، دست‌هایشان از خون کردستان، ترکمن صحرا ، دانشگاه های اردیبهشت 59 و قتل عام دهه ی 60 به این سو - که همچنان ادامه دارد - پاک نمی‌شود که نمی‌شود . سال ها و دهه ها می‌آیند و می‌روند هم‌چنان که شاهان و مستبدان می‌آیند و می‌روند اما آن چه می‌ماند اذهان انباشته از تلخ و شیرین "رفته ها"ست :

توده های مردم ایران در جای جای این دیار - و از جمله اماکنی که در آن جا ارزش اضافی استخراج می‌شود - در هر سن و سالی که باشند اذهانشان، پلیدترین حاکمان تاریخ را که در شکل و شمایل خمینی و گردانندگان رژیم او تجسم و تجسد یافته، فراموش نکرده اند و نبخشیده اند و ... (مهم این جاست که) بسیار آموخته‌اند. این است راز تداوم و اعتلای مبارزه ی طبقه‌ی کارگر و سوسیالیست‌ها (که اینان نیز در همین 30 سال ضمن تمشیط خود از "مارکسیسم روسی" و پشت سر نهادن سال‌های خونین ، از کمون پاریس، از اکتبرکبیر، از مارکس، از مبارزات هزاران ساله ی مردم خود بسیار آموخته اند)، بخت یارشان است که دارند دوشادوش سوژه‌های انقلاب، یعنی طبقه‌ی کارگر ، فردای روشنی را می‌آفرینند که - اگر نگوییم سرنوشت جهان را - سرنوشت بخش بزرگی از جهان را دگرگون خواهند کرد . می‌پرسید : "چرا و چه گونه و با چه شرایطی"؟ جواب روشن است : "به همین گونه و با همین شرایطی که داریم می‌بینیم" و ... در بالا خواندید .

س - چرا نقش چپ در جنبش کنونی - دست کم تا کنون - حاشیه ای بوده است ؟ چه گونه می‌توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد ؟

ج - (اگر به نقلی که از هگل خواندید باز گردیم) با جرات می‌توان گفت "اصل جنبش" مردم ایران در طول 150 سال گذشته - جز دو مقطع سال 42 و سال 57 آن هم از لحظه ای که سرمایه داری آمریکا و اروپا رهبری را به خمینی سپرد - "چپ" بوده است ولی همیشه توسط "راست" داخل و خارج (از جمله شوروی "راست") ناکام مانده است. اما منظور شما سازمان‌ها و احزاب "چپ" است. پر واضح است که دلیل ضعف تشکلات چپ را بایستی در گذشته‌های نسبتاً دور یافت. اولین حزب کمونیست ایران (حزب عدالت - تاسیس 1295 خورشیدی) که "چند منبع انگشت شمار تایید می‌کنند که ترکیب اعضای حزب ... کاملاً پرولتری بود ... شعبه های قدیمی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون را به سرعت احیا کرد ، یا شعبه های جدیدی در شهر های شمالی همچون تبریز ، مرند، خوی اردبیل، خلخال، زنجان، رشت، قزوین و تهران تاسیس کرد. سازمان مشابهی نیز در شرق ایران در مشهد، ایجاد شد ... حزب عدالت خود دست به کار ایجاد یک ارتش سرخ برای گسترش انقلاب در ایران بود ... نزدیک به 30 هزار داوطلب توسط حزب عدالت بسیج شده بودند ... بنابراین ، سلطان زاده گزافه گویی نمی‌کرد وقتی نوشت: حزب ما طرفداران زیادی در صفوف ارتش، یعنی ژاندارم‌ها و قزاق‌ها دارد ... ارتش ایران را عمدتاً دهقانان و در بیشتر اوقات، دهقانان بینوا تشکیل می‌دهند. به این دلیل است که تبلیغات ما در میان آنان با چنان واکنش مساعدی رو به رو می‌شود ... افزون بر کارگران و دهقانان ، "روشن فکران، کارکنان (اداری) موسسات صنعتی و راه آهن" نیز می‌توانستند به حزب عدالت بپیوندند ... " (خسرو شاکری : میلاد زخم) .

با ورود حیدر عمواغلی (که مورد حمایت استالین بود) به صحنه‌ی سیاست ایران، حزب عدالت که با اتخاذ سیاست‌های انقلابی سلطان‌زاده می‌رفت تا تاریخ ایران را به شکلی دیگر رقم زند ، در سال 1299 گرفتار انشعاب و دسیسه شد و بعد از فروپاشی، رهبر اندیشمند آن توسط استالین اعدام شد. بعد از گذشت یک دوره فترت در زمان دیکتاتوری رضا شاه، "چپ" گرفتار بلای حزب توده شد و ایدئولوژی اخته شده‌ای به جای اندیشه ی مارکس توسط دستگاه استالین و از طریق حزب توده ، مبارزات کارگران و زحمتکشان را به شکست کشاند و "مصالح" سرمایه داری حزبی شوروی با ابزار کمینترن، نه تنها در ایران بل که در تمام کشورهایی که طبقه ی کارگر زمینه‌ی خیزش داشت،

سوسیالیسم را با تھی کردن محتوایش قربانی شوونیسم و عظمت طلّی شوروی کرد. افشای جنایات و کشتار میلیون ها نفر از کارگران و زحمت کشان شوروی و به محاق انداختن اندیشه‌ی مارکس از یک سو، ظهور پدیده‌ی ای جدیدی (یعنی چه گوارا و کاسترو و رژی دبره) و یکی از فریب‌های بزرگ قرن بیستم، یعنی "مائوئیسم" از سوی دیگر، جوانان پرشور و از جان گذشته‌ی ما را به عملیات چریکی سوق داد که داستانش را ما ریش سفیدان به یاد داریم. رشد سرمایه داری حزبی و دولتی در شوروی و چین، آن ته مانده‌ی سمپاتی احساسی به سوسیالیسم را به عرق سرد یاس تبدیل کرد و موجب دور شدن هرچه بیشتر "حزب" از کارگران شد. مانورهای سرمایه داری نوع غربی و فریب "دولت رفاه" (مصرف گرایی) و به دنبال آن موفقیت جنبش‌های مذهبی که خود مرحله‌ی ای از کشتار کمونیست‌ها را در پی داشت نیز همراه عوامل ریز و درشت دیگر در نظر بگیرد، آن وقت به ضربه‌ی های نابود کننده بر پیکر سوسیالیسم و لوٹ کردن آن در اذهان طبقه کارگر (که اکنون سوسیالیست‌ها‌ی جا خوش کرده در محافل آکادمیک را با خود بیگانه و غریبه می‌دیدند) پی خواهیم برد. اما تاریخ متوقف نشد و تضاد نیروی کار و سرمایه، حادثه‌ی آن بود که اجازه دهد سرمایه داری با اعلام پایان ایدئولوژی نفس راحتی بکشد. این بار سوسیالیسم از رحم سوسیالیسم مرده زاییده شد و اولین تاتی تاتی‌هایش را با یک خانه تکانی جانانه‌ی فکری و بازگشت به اندیشه‌ی مارکس آغاز کرد. این ضرورت، حاصل منطقی بحران مزمّن سرمایه بود که پیشروان مبارزات کارگری را جهت مقابله با سرمایه به باز اندیشی مارکس و رجوع به او واداشت. اکنون لازم آمد گام‌های سنجیده برداشت و روی هر کلمه مکث طولانی نمود و کمون پاریس، انقلاب اکتبر، جنبش سیاهان، خیزش زنان، پاریس 1968، اعتصاب معدن چیان انگلیس و غیره را باز خوانی کرد: "پراکسیس" جان گرفت و ماتریالیسم تاریخی، تجدید حیات یافت. و دانسته شد طبقه‌ی کارگر "سوژه‌ی" انقلاب است نه "ابژه‌ی" آن و روشن فکر سوسیالیست اگر در پهنه‌ی مبارزات کارگران حضور نداشته باشد تا از آنان بیاموزد، ضررش کمتر خواهد بود اگر به "حزب نوع لنینی‌اش" بازگردد. ضمناً، به نفع او خواهد بود اگر افکار و اوقاتش را به منظور تصرف قدرت حرام نکند چون به این شکل "کمونیسم" حاصل نخواهد شد بل که با در دست داشتن "وسیله‌ی کمونیستی" یعنی مشارکت فعال در "تمام مراحل" مبارزات (چه بپسندد چه نپسندد) کمونیسم تحقق می‌یابد.

با چنین اندیشه‌ی گران بهایی که با خون دل حاصل شده، چپ در جنبش کنونی حضور فعال داشته و دارد اما همان گونه که طبقه‌ی کارگر اجازه ندارد با پلاکاردهای خود وارد خیابان شود و اگر شود، ارتجاع با تمام زرادخانه‌اش رودی از خون جاری می‌کند، صف مستقل چپ نیز به همان سرنوشت دچار می‌شود. (مورد تظاهرات دانشجویان سوسیالیست که شجاعانه شعارهای کمونیستی بر افراشتند، با آن که در محدوده‌ی دانشگاه ظاهر شده و با فرود و فرازهایی ادامه دارد با خشونت سرکوب شده و بسیاری از پیشروان آن در زندان‌اند).

سرمایه داری مذهبی - همان طور که علنا و بارها اعلام کرده - به هیچ وجه نمی‌خواهد اشتباه شاه را تکرار کند. وقتی اساسی‌ترین مقوله‌های ایدئولوژی ارتجاع تشیع به راحتی وجه المصالحه بقاء حکومت اعلام می‌شود (خمینی گفته است: حفظ حکومت اسلامی از فروع دین واجب‌تر است)، اندیشه‌ای که به تبعیت از پیامبر و امامانش بریدن سر هزاران هزار انسان را ثواب و کلید دخول به بهشت می‌خواند، وقتی عبا‌ی سرمایه بپوشد، صد بار قسی القلب‌تر از هر اندیشه‌ی دیگری، تعرض به حوزه‌ی اخذ ارزش اضافی را به خاک و خون خواهد کشید. این دایناسورها و فسیل‌های از گور بر آمده، رنگ‌های سیاه و سبز تهوع آور خودی‌هاشان را تاب نمی‌آورند، عاقبت دشمن همیشه سرخ شان ... و اوایلا! ضمناً باید در نظر داشت که بعد از 30 سال، این اولین جنبشیست که در چنین مقیاس وسیعی پا به صحنه گذاشته و با گذشت زمان و سبک سنگین کردن آن چه به دست آورده و آن چه از دست داده، به این نتیجه خواهد رسید که اگر قرار است گام‌های تازه‌ی ای برای کسب آزادی بردارد، لازم است نیروهای تازه‌ی ای را نیز به صحنه دعوت کند و برای رهایی از سر درگمی و مدون کردن شعارها، خود را سازمان دهد و یاران کارگر و تشکلات سوسیالیستی را که پی‌گیرترین انقلابیون هستند به یاری بخواند و با رها کردن رنگ و عنوان سبز، یعنی طرد کامل سران اصلاح طلب، رهبران تشکلات کارگری را به رهبری جنبش

بگمارد. سوسیالیست ها اکنون در مرحله‌ی حساس و سرنوشت سازی قرار گرفته اند و لازم است از تمام امکانات ارتباطی خود در جهت تبلیغ و جا انداختن این واقعیت که بدون حمایت از کارگران و زحمت کشان - که برای نان خالی سفره‌ی شان هر روز با سرمایه داران و رژیم سرمایه درگیرند و بعضا تا 3 سال حقوق نگرفته اند - این جنبش خودجوش در پراکندگی و پریشانی خود فرسوده خواهد شد و راه به جایی نخواهد برد ، حد اکثر بهره برداری را به عمل آورند . کارگران ایران زمانی با صفوف متشکل و فشرده به خیابان خواهند آمد که ببینند پلاکارد ها و شعارهایی در راستای استیفای حقوق و نان خانواده شان به چشم و گوش می‌رسد، تشکیل شوراها و تشکلات شان مورد حمایت جوانان و زنانی که به خیابان آمده قرار گرفته و از تعرض عمال لومپن رژیم ، در امان اند و "دم های جنبش" یعنی سرمایه داران سیر که تشنه ی قدرت اند تا لقمه‌هاشان راحت تر بلعند ، بریده شده اند . این درس ها را به نوعی ، "چپ ایران" گرفته و دارد می‌گیرد و به کار می‌بندد . نمود آن دارد نمایان می‌شود. کودکی که در اوایل دهه ی 70 خورشیدی زاده شد، اکنون دوران بسیار حساس نوجوانی‌اش را دارد تجربه می‌کند، نگاهش کنید ... !

س - با تجربه ای که از انقلاب بهمن داریم و درس هایی که از شکست آن گرفته ایم ، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نیانجامد چه می‌توان کرد ؟

ج - فکر می‌کنم پاسخ این پرسش در بالا داده شده است. قیام سال 57 در همان روزهای اول علل شکست را در یافت و درس های لازم را گرفت ولی سرمایه‌داری جهانی به ویژه سیاست مداران آمریکا که خمینی را از سالها پیش آماده کرده بودند و با استفاده از فرصت طلایی‌ای که غیبت و انحراف سوسیالیست ها از یک سو، و نا آگاهی توده های مردم که دیکتاتوری پهلوی در همه‌ی عرصه ها از جمله پهنه‌ی فرهنگ و آزادی اندیشه از سوی دیگر، فراهم کرده بود، او (یعنی خمینی) را حاکم مستبد مطلق معرفی و تحمیل کرد که راهکار و شیوه های سرکوب و به خاک و خون کشاندن باز خیزی مردم را خوب بلد بود، و مهم ترین و کاراترین ابزار شکست دادن انقلابی را که تازه داشت (با درس‌هایی که از خطای همین دیروز گرفت) شروع می‌شد، در گشودن جبهه‌ی جنگ با عراق یافت. ارتجاع مذهبی که‌نسال که دانش سیاسی پنتاگون و کاخ سفید را با خود داشت، اشتباه نکرد: جنگ "نعمت"‌هایی داشت که بسیاری از آن ها برای خود ارتجاع قابل باور نبود. اولین نعمت، یعنی ایجاد فضای سکوت آمیخته با یاس و وحشت، فرصت گران بهایی را فراهم نمود تا هزاران کارگر، سوسیالیست و انقلابی را قتل عام کند و آب از آب تکان نخورد. این جان باخته‌گان در خلال چند ماه به چنان درجه‌ای از آگاهی دست یافتند که متوجه توطئه‌های خمینی (نماینده بورژوازی تجاری) و امپریالیسم شدند و خیلی سریع فریب بهمن 57 را افشا کردند و رژیم تازه از راه رسیده را به لبه‌ی پرتگاه بردند ، لذا کشتار سوسیالیست‌ها و انقلابیون، شرط بقای رژیم کافی بود .

هم سازمان های روشن فکری- که به سرعت تفکر و اندیشه ی خود را از رسوبات مارکس روسی و چینی پاک می‌کردند - قلع و قمع شدند، هم شورا‌های کارگران - که پر وزن ترین شان شورای مسلح کارکنان نفت و شورا‌های مردم کردستان بود- به قول بنی صدر در همان روز اول جنگ "مالید"، و هم سنگر انقلاب یعنی کردستان با مباران هوایی و هجوم زمینی و اعدام های دسته جمعی از هم پاشیده شد. با این مقدمه می‌توان گفت جنبش خودجوش کنونی، پاره ای از یادمان های قیام 57 را به کار گرفته و در تداوم و تکوین خود، همت و کوشش افراد، سازمان ها، احزاب و جمعیت های اهل فرهنگ سوسیالیست (از جمله "آرش") ، که اکثرا در قیام 57 بوده و اتفاقات آن را به یاد دارند، لازم است فاکتور های ذیل را که چکیده ی تاریخ 150 سال گذشته اند ، به طور مرتب و خستگی ناپذیر به گوش جنبش کنونی برسانند تا هم از پسرقت آن ممانعت کنند ، هم element های نظری را جهت رشد و هدایت درست و پیروزی جنبش نمایان کنیم :

الف - پیروزی جنبش فقط و فقط در گرو حضور شورا‌های کارگری ، محل و شهرهاست که تمام آزادی خواهان را متشکل و جنبش را سازمان دهی و رهبری کنند .

ب - لذا در ساعات فعلی ، شعارهایی به کار گرفته شوند که به شکلی هم سازشکاران و اصلاح طلبان را بیرون کند هم خواهان ایجاد شورا‌های بند الف

شود و از شورا و سندیکا و تشکلات کارگران و زحمت کشان که وجود دارند حمایت و آن ها را تقویت کنیم .

پ - در تجمع خانواده های زندانیان سیاسی و جان باختگان و همچنین در تجمعات کارگران که برای دریافت حقوق معوقه شان تلاش می کنند شرکت و با کمک مالی مبارزات آنان را تقویت کنیم .

ت - مبارزات زنان و دانشجویان را با حضور حداکثری حمایت کنیم .

ث - اخبار اتفاقات و تجمعات را با هر وسیله ی ممکن به گوش تمام مردم ایران و جهان برسانیم .

ج - شهادت خود را با دیدن آزار زنان توسط پلیس به خاطر حجاب یا هر موضوعی نشان داده و به پلیس تعرض کنیم و با سردادن شعار آن ها را دور کنیم .

چ - با شعار نویسی یا در تجمعات خواستار برچیده شدن زندان سیاسی و لغو کامل اعدام شویم .

ح - یکی از نمود های مشخص و مثبت جنبش کنونی این است که "رهبر کاریزما" غایب است (این ویژگی را در تاریخ ایران فقط در جنبش مشروطه سراغ داریم) . این وجه قابل توجه را با شعار رهبری جمعی جنبش توسط "سازمان کاریزماتیک" که شورایی از کارگران سوسیالیست و انقلابی ست ، شکل دهیم .

خ - با استدلال و کار روشنگری ، ناسیونالیسم ایرانی (مانند جمهوری ایرانی و یا : نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران) را از چهره ی جنبش پاک کنیم .

د - به همین ترتیب آن رگه های کم جان مذهبی موجود در جنبش را تصفیه کنیم و اجازه ندهیم مرجعیت تشیع بار دیگر جان بگیرد .

ذ - اغراض و سیاست های سرمایه داران اپوزیسیون را در هر لباس و شکلی افشا کنیم .

ر - هرگونه حمایت از اصلاح طلبان - چه از دهان چپ و چه از زبان راست و یا از دستگاه های تبلیغاتی کشورهای سرمایه داری - را تحلیل و رسوا کنیم .

ز - چهره ی کریم حاکمیت به اندازه ی کافی در انظار مردم افشا و بی اعتبار شده و این ، فرصتی برای سوسیالیست ها و آزادیخواهان فراهم آورده که بیشترین نیروی خود را صرف تمشیط نواقص و کمبود های خود کند .

س - علیه سیاست های جنگ افروزانیه رژیم که با ادامه ی فعالیت های اتمی دامن زده می شود ، یا در "دشمن" خیالی خامنه ای پرورده می شود تبلیغ کنیم و در طول حیات دیکتاتوری مذهبی سرمایه ، در هیچ انتخاباتی شرکت نکنیم و "فعالانه" آن را تحریم کنیم .

ش - رژیم به هر وسیله ای که متشبث شود ، قادر نخواهد بود گلویش را از چنگال بحران اقتصادی که منجر به تعمیق بیشتر جنبش می شود رها سازد . این بحران ها شرایط مناسبی برای سوسیالیست ها فراهم کرده تا مبارزه ی "علنی" یعنی آگاه گری سوسیالیستی را در هر تمام لحظه ها (یعنی در محافل دوستانه ، خانواده ، تجمع های اتفاقی ، محل کار و غیره) به کار گرفته و پیش ببرند . احساس تشنگی توده ها برای " دانستن " به شدت قابل لمس است .

از اوایل دهه ی 70 خورشیدی - به خصوص - مبارزین و تلاش گران عرصه ی مبارزه نظری برای تعمیق فرهنگ سوسیالیستی ، با ترجمه ی آثار مارکس و آثار اندیشمندان پیرو اندیشه ی مارکس ، کارستان عظیمی کرده اند . و در این رزم بسیاری از این عزیزان ، یا جان دادند یا به شکنجه گاه و زندان برده شدند . بینش روشن جوانان ، دانش جویان و زنان امروز که در خیابان و دیگر پهنه های مبارزه حضور دارند ، مدیون مترجمین و مولفین شریفی است که در کار خود بسیار دانا ، مسلط و پی گیر بوده اند و همچنان در کار فرهنگ آفرینی اند . لازم است در محضر این مبارزان راه آزادی سر به احترام فرود آوریم . خون دلی که خوردند چشم نسل انقلاب آتی را بر بسیاری از پیچیده گی ها و روابط پنهان اجتماع ایران و جهان باز کرده و می کند . و با اطمینان می توان گفت : برای فردایی انقلابی آماده باشیم .

پیروز باشید .